

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱

۱۷۷۰/۵



در طلب بطور نظم
قصه و مثنوی و سرالیه از میرزا باغچه
در تاج قدوسی و در احوال جوانی
مرحوم
که در زورخانه
کار میکرد و در
زورخانه

بازرسی شد
۵ - ۴۷



۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب:
نویسنده:
موضوع:
تاریخ:
آقای سید محمدصادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب: ۷۷۰۴
تاریخ ثبت: ۱۳۰۴

خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۷

شماره ۱۷۷۰۰



در طب بطور نظم
قصه و مآثر و سر
در شرح و تفصیل
مرحوم
که در زور قیاس
کار میکرد و در علاج
زورخانه

بازرسی شد
۵ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	نسخه و فلسف
مؤلف	جلد (۱۷۷) از کتب (خطی) اهدائی
تاریخ کتاب	آقای سید محمد تقی طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۷

بسم الله الرحمن الرحيم
ای دین زور و سرکش نج و خا ترک حرکت کن طبعی جنت
خطر و غشیه و سیر کند م مجروح بختان و در پاشن
تج صناع صغری
ای در و سر کشنده ز جنت پیدا کز بکلیه رک سزای کین
شرکت کلاب فدا کنی زین کنی با شتر و حدیث خدا
تج صناع صغری
در و سر زور و اگر در صغلا صندل بین کین شتر طلا
در پشتر به طبع شرباب نینج در آهده کنگ جرویش و اگر
اشاد به سببته در و صغری صغری
پیمای اگشته ز صغری پیدا پیکر خرد زهر دفع صغری
چب بقره با قهرج سهر آب ناز و شتر شرباب طلا
تج صناع صغری
آن را که صناع بقره شد پیدا کز و غرقه و غرقین سار طلا

از

شرکت طبعی بین سار و شنده طبعی کین کین از بهر خدا
این سببته در و صغری صغری
از بقم اگر از مرض شد پیدا زان شتر که فتنه زان زان
خراج کین شتر بچرب صطیح چرب چرب چرب فدا
تج صناع صغری
کود و سر زور و سببته سوا از و شتر و شتر شتر طلا
از شتر و اگر و غشیه ز غشیه در و غشیه ز غشیه و با و ام طلا
اشاد به سببته در و صغری صغری
کشمه رضی چون رسوا پیدا پند کین کین رسوا رسوا
مجنج نجح چب فکیر چب سطر خرد شرباب طلا
تج صناع صغری
در زنی قباب کنگه زور کین مزاج و در و شتر پیدا
آب کین خطر و ن سببته شرباب آب کین کین و سببته طلا
در و صغری صغری
کود و شتر چرب سوی طلا زان کین از و غشیه پیدا

آنها که بکشد علاج تو شسته ^{بیم در علاج} باید که گشتن خطه سوا اخراج
 علاج سبب و خواست در غایت کار
 هر کس که بکشد بکشد علاج ^{بیم در علاج} چنانچه بکشد در شام و صبح
 از بهر و مقتضای سازنی بود ^{بیم در علاج} و در این باب صحت معالج
 از عارضیات کردی چنانکه ^{بیم در علاج} لکنت بکشد فربه بر صورت
 زشت حمر که بکشد ^{بیم در علاج} بکشد و شام را آویخت
 علاج سبب و خواست از حد جدال گشتن
 صمغ اچسب بکشد که در غایت ^{بیم در علاج} که بکشد سبب بکشد
 چنانچه بکشد که در غایت ^{بیم در علاج} هر روز رات و نطرت
^{بیم در علاج} چنانچه بکشد
 چنانچه بکشد که در غایت ^{بیم در علاج} چنانچه بکشد
 و در این نقشه صحت معالج ^{بیم در علاج} بکشد و شام را آویخت
 هر کس که از بهر و مقتضای سازنی بود ^{بیم در علاج} بکشد و شام را آویخت

چنانچه

بکشد بکشد بکشد ^{بیم در علاج} بکشد بکشد بکشد
^{بیم در علاج} بکشد بکشد بکشد
 چنانچه بکشد بکشد ^{بیم در علاج} بکشد بکشد بکشد
 بکشد بکشد بکشد ^{بیم در علاج} بکشد بکشد بکشد
 علاج سبب و خواست از حد جدال گشتن
 از بهر و مقتضای سازنی بود ^{بیم در علاج} بکشد و شام را آویخت
 هر کس که از بهر و مقتضای سازنی بود ^{بیم در علاج} بکشد و شام را آویخت
^{بیم در علاج} بکشد بکشد بکشد
 چنانچه بکشد بکشد ^{بیم در علاج} بکشد بکشد بکشد
 و در این نقشه صحت معالج ^{بیم در علاج} بکشد و شام را آویخت
 هر کس که از بهر و مقتضای سازنی بود ^{بیم در علاج} بکشد و شام را آویخت

کشت یغی کشت و کشت
 خورشید آن نوبت سپید
 توج سکه در جایت او چو شد سرو و کشت
 هر کس که نریخت سکه از پای فاخته
 هر کس که نریخت سکه از پای فاخته
 در دم سپید که سر از قفسش
 هر کس که نریخت سکه از پای فاخته
 حوت کشت سکه از پای فاخته

چنان صاحب کد فیض بر شرف
که عکس از کلام نظر نگین

ز انچه در چاک آبشبه ره
در دین او دین شود زین به

صلح کس

چون خست کار بر شو عارض
از کم خردی بی جوش زود
در آخر کار باشد دلانه
بصری کند بهم بسکه شود

پانچویں حصہ دربار

چون خیزد ز فوج بر سر که سر
نصف بنش از کوه آلب فرد

از در تخت ابرو چارم
خبر ماه عسل در انبیا به خرد

صدج فالح

چون صاحب فنج را چهارم آید از مار صید ششمی شایه

از کلمه کبریا ترجمه آب سخاو - بنابر دو ترجمه غلامی پ

هم در علاج فیل

چون روز چهارم از فالج گذرد
 و انکسار او و دادرش سه روز بار
 آمد که معالجه به شکر است بر او
 باشد که مریض را بصحت آورد

هم در علاج فحش

در مضجعه پسر شریفان چه
خند که در دست بیاید و آید

صالح لغزو بعرب الحنه خشم و مرول

اسکے بدنشان مرض لغو و سرسید
مرغ صفت روانم ایشان پرید
کز جزو اوروین خوش روز
وارزندتھا جملہ قیاد سفید

هم در علاج نقره

نعم، چه بجانب کفر می روند
متی ره از دست دشمنان فرار
با که در خست و سوز و بار
بماند که ازین درد و غم برآید

ہم در علاج لغوہ

این را که از مرض لغوه کنند چکه باید دارد از من این سپید

آینه جبین بر آرد و در خانه بپاشند بچند
 علاج عرق
 اگر تپش بزم کف در غش فلا مسکه که بپاشند بر سر
 و شرب شراب بچش بپاشند بر سر و شرب شراب بپاشند
 علاج خضوع
 چون عرق کرد بر بدن بپاشد با مسکه که بر آن عرق نهاده
 در عرق که بطرف مذکور خبر و بدن پاک کنند با مسکه
 علاج خضوع بر سر بپاشند و شرب عرق
 چون عرق را شست از بزم شسته افروخته در آن عرق در آب کشند
 و تپش که شست و در آن عرق مسکه که بر سر بپاشند
 علاج نه در سر بپاشند و شرب عرق
 اگر سر که شست و در آن عرق مسکه که بر سر بپاشند
 از بزم شست و در آن عرق مسکه که بر سر بپاشند
 علاج که در آن عرق مسکه که بر سر بپاشند
 اگر شست و در آن عرق مسکه که بر سر بپاشند
 علاج که در آن عرق مسکه که بر سر بپاشند

مسکه که بپاشند بر سر و شرب عرق
 علاج عرق
 اگر تپش بزم کف در غش فلا مسکه که بپاشند بر سر
 و شرب شراب بچش بپاشند بر سر و شرب شراب بپاشند
 علاج خضوع
 چون عرق کرد بر بدن بپاشد با مسکه که بر آن عرق نهاده
 در عرق که بطرف مذکور خبر و بدن پاک کنند با مسکه
 علاج خضوع بر سر بپاشند و شرب عرق
 چون عرق را شست از بزم شسته افروخته در آن عرق در آب کشند
 و تپش که شست و در آن عرق مسکه که بر سر بپاشند
 علاج نه در سر بپاشند و شرب عرق
 اگر سر که شست و در آن عرق مسکه که بر سر بپاشند
 از بزم شست و در آن عرق مسکه که بر سر بپاشند
 علاج که در آن عرق مسکه که بر سر بپاشند
 اگر شست و در آن عرق مسکه که بر سر بپاشند
 علاج که در آن عرق مسکه که بر سر بپاشند

بند جیب بسبب چای که بکشد
 علاج طرد و طعنه بکشد و بر سر چشم
 چن از نه که در روز چن
 چشم در شب مصر بر چشم
 علاج فوفه غیر چشم
 در چشم از نه که در روز چن
 چن در بین فوفه و کند و داری
 علاج و معده بر آب چشم
 در چشم از نه که در روز چن
 چن که در بین فوفه و کند و داری
 علاج فوفه غیر چشم
 در چشم از نه که در روز چن
 چن که در بین فوفه و کند و داری
 علاج و معده بر آب چشم
 در چشم از نه که در روز چن
 چن که در بین فوفه و کند و داری

چن که در بین فوفه و کند و داری
 علاج و معده بر آب چشم
 در چشم از نه که در روز چن
 چن که در بین فوفه و کند و داری
 علاج فوفه غیر چشم
 در چشم از نه که در روز چن
 چن که در بین فوفه و کند و داری
 علاج و معده بر آب چشم
 در چشم از نه که در روز چن
 چن که در بین فوفه و کند و داری
 علاج فوفه غیر چشم
 در چشم از نه که در روز چن
 چن که در بین فوفه و کند و داری
 علاج و معده بر آب چشم
 در چشم از نه که در روز چن
 چن که در بین فوفه و کند و داری

که صاحب آن بد کند خربصه صحت آمد و حاضر شد شد

علاج عرق میسر شود

از غلظت چشمه چشمه کوی را و صد که غم و الم بهر فرزند

که شهادت با نایب بگشاید نفعی فرزند خلیفه فلک

علاج جبهه غیر زرد کوی

چون عارضه جبهه بهر عصب در وقت و جبهه جبهه

از فرج علاج صاحب عارضه را لیم بود هر چه به فرج

علاج ضعف البصر بی نقصان بهر وقت و سببی

ضعف البصر جوار و طریقه که بهر وقت بهر فرج

که جبهه و مانع و بدست یک حفظ جبهه که در وقت

علاج طریقه کرایه و کوشش

ای که در کرایه کوشش بود که هم کوشش کوشش

به نسیب جبهه از فرج علاج کرد و وی و جبهه خری و کوشش

علاج ضیق غیر زرد کوی

از وقت حسن که طریقه کوشش بود نزدیک فرزند طریقه

وان لحظه که بهر بخت و ضعف و مانع بر سر زودت است بهر

علاج و جبهه اذن

در وقت اگر ضعف باشد از فرج و چشمه و چشمه

که خب بخت بعد نفع بخوری از وی علاج جبهه و چشمه

علاج وقت اذن

ای که بعد وقت کوشش و جبهه که بهر وقت و چشمه

و از هر چه بعد وقت کوشش و جبهه خری و جبهه کوشش

و در وقت کوشش و جبهه و در وقت کوشش و جبهه

در وقت کوشش و جبهه و در وقت کوشش و جبهه

که جبهه و مانع و بدست یک حفظ جبهه که در وقت

علاج و جبهه اذن

چون آب درون جبهه بهر جبهه در وقت کوشش و جبهه

در وقت کوشش و جبهه و در وقت کوشش و جبهه

علاج و جبهه اذن

ای که در وقت کوشش و جبهه که بهر وقت و چشمه

که خرمای آب خالی کند خرمای بود آن در آب خمر

صالح مسدود

چون شد کوی و ششتری بید که هم غم از غم در گذر

غم که داند و دشت که در آن اندک نمک بر دم و در غم خود

صالح مذل سوان در دگر

خیزد به سوان خانه بار در جوف کوی کبر به خمار

بر خمار به خمار از خود بر دین نشتر رسد به خمار

صالح مع ابره خرم و درون مذل صالح این مذل صالح است

نزدن چو خرمی کردی بجز بهر نور آینه شد بخت دور

چو در می شد معصیت خرمون ز پناه آب است که

صالح درم ابره بر کس محوی تمام در حق معصیه

مجدای خدا بجا نیست اگر که کند بهر کس که

چون آهس شمع که بهر شمعش کنای و بشیر

صالح بجهت خرم در راه

آواز چون گرفتند بهر خرم و زینا به خرمی است که

بهر

بهر کوی که بهر شمع که کوشش افلاک از خمر

صالح مسدود

در سده بهر شمع که بهر شمع که بهر شمع که

در شمع که بهر شمع که بهر شمع که بهر شمع که

صالح شکی نفس

نمی نفس را چه سازد بهر شمع که بهر شمع که

از بهر که بود بهر شمع که بهر شمع که بهر شمع که

صالح بجهت خرم در راه

از شمع که بهر شمع که بهر شمع که بهر شمع که

در شمع که بهر شمع که بهر شمع که بهر شمع که

صالح خرم در راه

نمی نفس را چه سازد بهر شمع که بهر شمع که

از بهر که بود بهر شمع که بهر شمع که بهر شمع که

صالح بجهت خرم در راه

از شمع که بهر شمع که بهر شمع که بهر شمع که

هر چند که این مرض مداومت نشود از پیشانی رخسار است
 علاج دانه آید به غیر از سرکه بنفشه
 و دانه آب کبر سنبله قوی تر است بنفشه بنفشه
 و آن که دانه در گوشه سر نشود از آب جود شیر عسل و سرکه
 علاج شود و دانه که بر روی سر نشود و در صورت است
 بطلان و نام در صورت چون آید بخر که بکشد آن را در وقت صبح
 بخورد که پس از آن وقت بکشد آب غماش شربت بنفشه
 علاج دانه است
 ای دره که در سینه رخسار و در
 از غشای دانه در صورت و در شربت بنفشه
 ایشان را که در صورت و دانه در صورت و در شربت بنفشه
 ای که در صورت و دانه در صورت و در شربت بنفشه
 در صورت و دانه در صورت و در شربت بنفشه
 علاج دانه است
 ای دانه که در صورت و دانه در صورت و در شربت بنفشه

هر چند که این مرض مداومت نشود از پیشانی رخسار است
 علاج دانه آید به غیر از سرکه بنفشه
 و دانه آب کبر سنبله قوی تر است بنفشه بنفشه
 و آن که دانه در گوشه سر نشود از آب جود شیر عسل و سرکه
 علاج شود و دانه که بر روی سر نشود و در صورت است
 بطلان و نام در صورت چون آید بخر که بکشد آن را در وقت صبح
 بخورد که پس از آن وقت بکشد آب غماش شربت بنفشه
 علاج دانه است
 ای دره که در سینه رخسار و در
 از غشای دانه در صورت و در شربت بنفشه
 ایشان را که در صورت و دانه در صورت و در شربت بنفشه
 ای که در صورت و دانه در صورت و در شربت بنفشه
 در صورت و دانه در صورت و در شربت بنفشه
 علاج دانه است
 ای دانه که در صورت و دانه در صورت و در شربت بنفشه

بیک ز کباب سرش بر سر بند که بختی بخود آید باز

علاج دوم

پشت چو دم که خورشید را غنچه شود گل سست و دروز

روزی و سه بار با آب کباب و کله بکنین صلا مشرب

علاج کیست

چون کم خورشید شود و خورشید سست نمای و در پی پنهان

آب چو خورشید شد در غزل هر چه گرم شد کوز

علاج دهم

از آب چو در معدنه تا حشر بشن زین کباب پنهان

بپزند و برشت چنانچه پنهان شد از او صبر

علاج دهم

از چوب معدنه صراحت شود در سینه بپزند و بپزند

و برشت آن در پی غنچه و خراج کن و در دست کن بر سر

علاج دهم

درخت و معدنه چنانکه کین خراج زنجار کباب کباب

بیک ز کباب سرش بر سر بند که بختی بخود آید باز

علاج دوم

پشت چو دم که خورشید را غنچه شود گل سست و دروز

روزی و سه بار با آب کباب و کله بکنین صلا مشرب

علاج کیست

چون کم خورشید شود و خورشید سست نمای و در پی پنهان

آب چو خورشید شد در غزل هر چه گرم شد کوز

علاج دهم

از آب چو در معدنه تا حشر بشن زین کباب پنهان

بپزند و برشت چنانچه پنهان شد از او صبر

علاج دهم

از چوب معدنه صراحت شود در سینه بپزند و بپزند

و برشت آن در پی غنچه و خراج کن و در دست کن بر سر

علاج دهم

درخت و معدنه چنانکه کین خراج زنجار کباب کباب

در تاه نمیمت با خط در از روی کات غفر

علاج گرم سده

فولج و اختار بر شیف

خار شفا و اختار بر شیف

علاج حار و سرد

از هر علاج گرم سده

بازده خط و حرس از شیف

علاج

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

در روزه اگر بدیده

چون ناف نرسد

علاج جرمات

از گرمی اگر جرمات

بازده خط و حرس از شیف

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

در روزه اگر بدیده

چون ناف نرسد

از گرمی اگر جرمات

بازده خط و حرس از شیف

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

در روزه اگر بدیده

چون ناف نرسد

از گرمی اگر جرمات

بازده خط و حرس از شیف

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

در روزه اگر بدیده

چون ناف نرسد

از گرمی اگر جرمات

بازده خط و حرس از شیف

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

بازده خط و حرس از شیف

علاج حار و سرد

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

علاج حار و سرد

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

علاج حار و سرد

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

علاج حار و سرد

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

سجود کن وقت خواب

از هر گرم و سده

منقولین آقاخان و امام کہ ابو
صالح علی بن -

بید چو شانه از افق صدر
ز دیک مجرب کند دفع صدر

خاکه صفیوم خردست چو دانه
واقع شود از دود او اسرار

ی کشته ارقا بقطره
مدح بقطره

علاج حصر المرء

شش گشته اند از راه علاج
بر روی علاج سر و دست
کرب و دست نه در جلد
علاج در دست

فند امر از نسبت آن هر دم
هر روز ز خود کا که کند در دم

از حسن بیکار که در دم
در شعبه برایش افزون نمیم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الشيخ" (the scholar) and "المرجع" (the reference).

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

ساقی افقده شیرین کنی
آتش خورشید صفت از غم
صالح مردم در کار

در جواب کفر و کذب و عداوت
بر برادر بزرگوارت مبارک باد

از آنکه در این عالم هیچ کس را
نمی توانم از دست تو دور کنم

ی بصری علاج مریض عالم کرانه عالم علم عالم

علاج اللزوم

در شب غریب و غمناک
میان روزی ایمنی که کم
صالح صوفی اله

نیز در عقب او خسته تمام
که است از وقت صبح بنام

بر که با نام کند بر تمام
بنمزمه صفوح و بقی حرم

مجلس کنگره نظامی
کثرت خدمت نظامی در صدم
بازیه در بخیر فرخ هم

از بیس و نیکو بجه دوم
روز بار و در طبعش شادام
صانع قضا و قدر و درون چشمش بر آن که در دهر لایق است
بکس از غایت کرد و نه نوم
مگر آنکه در آنش برینست
مروغ شود و در آنش هر صوم
صانع من

بر صاحب عشق نذر زهر حرام
اقبال بر رخ سحر حرام
تا وقت دگر زیارت نشد
بدر بهار نبشش وقت قیام

علاج درم
 و نیز در چنانچه درم
 سپیدی خرم اگر چه درم
 فضا و طب کن و کند خرم
 علاج درم
 علاج درم

از هر کس که در این راه
فرمان کند از کف و سر و دم
که نگوید باک و خفاف هم
روز و شب هر کس که در این راه

چون رفت بر درگاه عظمی کعبه عظمی و بیابان اتم

دفعه بیستم به عدد مسجود علی را غرضین گویم
صلوات بر محمد و آل

اکثرت مشغول و مریض
 وقت معشوق گزینی
 مریض خود صد شد ندین
 بسا خوشید دم کاشین
 علاج جگر بخت

روز خضر خسته الله حسن
زنده اگر بودی نقشش
هر که بگوید خضر خسته
میده رفیقش در هر حال

مدح نزار اسم
 هر که که رزق ظاهر کف زن
 مرد است ترانه و نه خدمت زن
 میلان و مدح آن بزرگ حکیم
 قلعه و بهر غزل و سخن

محل رجاء
هر زن که در محبتش عین
شبه جزو محبت محم حبیب
سنگ قدس زخار عابدان

بر اعیان اگر چه گشت و جد
شیر خشم ده فرزند

گرفت که گشتی بهر نوزاده مرید پاپ

صلح هم در رسم

زنی را چو شد از جنس نرینه

آن را بی حاج و بی کاه

صلح خیرین هم

از کار هم چو مضرب گشت

پاک گشت چو تپ کند

صلح کبریا هم

هنگام که نسی می فرار از

و انگاه قهر و تشنه

صلح شوق هم

که چو بر سر هم عارض

و انکه زنی دامن جوش

صلح خوار هم

زیر ابرو شوق که چو جفت

بند اندر در گنج بهشت

الحال

گشت در بین از بهر

صلح هم در رسم

از پیش هم نماند که

خبر یک شانه به پیش فرستاد

آنان مدینه و حرن زنی را

آب و سر که از خون گشت

و انچه خط و خط و کله

صلح هم در رسم

که انچه بعد خبر برادر

خبر از زنی فرود

در سنجه و در رسم

در سنجه و در رسم

بر زنی و در سنجه

که چو خبر در برادر

خبر چو خبر در برادر

دستبر سرور و درویش
شیرازی شجاع و شکر خوار
پایان

بسم الله الرحمن الرحيم
 خزانة اكرتیه بنده
 طاهره خفتم بنده
 شماره مدرسی

که از حسن کرم خواجه حسن
که به توبه نهند از حسن
باید و وقت صبر بفرستد
انگشتان و در هر سر حریفان
طالع و صبح و روز

کرد و بدست چنان بستن
ز نایب بوضع حد کرده بود
سختی که بنیت بهیه است
فرزند پادشاه زن زبون
صالح و صبر

ای از عهد بد تو خرم همچو کن
دشمنان فخر از درم گشته کن
سپهر فخر از درم بر در
دشمنان فخر از درم گشته کن

از غنیمت آنکه وضع آنکه در این
 به در عهد و مسرت

بسمه تعالی
الحمد لله رب العالمین
صلى الله عليه وسلم
السلام

خمس و شصت و نه روز
در خط و کتابت این عاقله
مجموع الکر

در این کتاب که در این
 از کتابهای معتبر است
 که در این کتاب که در این
 از این کتاب که در این
 که در این کتاب که در این

کاشته بخت جان در سبزه
مانده اند در سبزه جان
رفع بجز این راه نیست
از کجاست در توفیق جان
علاحدعین

از حق است که در این مودت
با کمال کمال و کمال کمال

صلح العرس
بند که این آیه بر وی درج گردد

قیس و کزین بستر بخت / که قصه بودیم و خون

صالح و البی

ای کشته را از خبر بخت خود / مردم غلطی و کله فزون

خون آن که بخت پران بکن / در خط خطا یک بخت را بد

و صبح و الی

که در مزاره الی محسن / شرفی و هر قصه از کثرت بون

که هر که بگوید بوق بهار / بکن بون بوم و بخت پران

صالح و در حوس

خوب است که بخت / شرف و بخت بخت

و اندام به یک بخت خوش / بکن و بخت بخت

و صبح

ای کاتب بخت و کثرت / از دم و بخت و بخت

بدرخت بخت و بخت / از بخت و بخت و بخت

صالح و در حوس

ای کاتب بخت و کثرت / از بخت و بخت و بخت

دقت که بخت بخت / از بخت بخت

صالح و در حوس

ای کاتب بخت و کثرت / از بخت و بخت و بخت

بدرخت بخت و بخت / از بخت و بخت و بخت

صالح و در حوس

ای کاتب بخت و کثرت / از بخت و بخت و بخت

بدرخت بخت و بخت / از بخت و بخت و بخت

صالح و در حوس

ای کاتب بخت و کثرت / از بخت و بخت و بخت

بدرخت بخت و بخت / از بخت و بخت و بخت

و صبح و در حوس

ای کاتب بخت و کثرت / از بخت و بخت و بخت

بدرخت بخت و بخت / از بخت و بخت و بخت

صالح و در حوس

ای کاتب بخت و کثرت / از بخت و بخت و بخت

از شب به شرب در شرب اینج در غدیه شرب آب به شرب کرده
صلح عمره و شرب

حمزه و خوشه عاقص کمر سر جو
 رشام و حبش بر تقدیر عالم
 بایک شوق خنده صفاش ۱۰
 شربت سخنش کنز و آب گداز

قلع دوم ریز
 کرم نشوینا ریز
 کرم کله ریز
 کرم کله ریز

صلح ورم رخت
بغیر خود و فرزند
نصفه اول کز رخت و نظرون
نصفه دوم مرد یارو لانه

صالح خاوری
سرکار خاوری خاوری شده
در خاوری خاوری خاوری شده
کام خاوری خاوری خاوری شده

در دایره منتهی دایره جا که

خارج به منفذ که طرد
آورد و کف است که
مخرج منفذ را که

نقد و بسند در کفر و شبهه
چهار حرف کفر و شبهه و هر حرفه

علاج سرطان امرو کونو بنیر
 رخ سرطان کمر سده که اندر خوشبوین و عا که
 فستق و ل سمرغی در غده سرکه و آکه

علاج طبعه در استیلاخ و عصاره
 بنده خضر گزین مرض کعبه
 کن سرکه عصاره خضر گزین

علاج مرقه عصاره آن فواید است بجز در اندام سرد و کمر درد و
 زردی و این فواید است فواید است
 فواید است فواید است فواید است
 فواید است فواید است فواید است

کتاب از در حقیقت
صلح خود در سعادتی برده چنانکه

علاج هر دانه که مسدودین
 علاج نفاذ و جوشی بود آب بنفشه بدمه در خوش مالش شود
 که نند همان شکر آید
 و یا شکر و مال از دانه که
 علاج هر دانه که مسدودین
 علاج نفاذ و جوشی بود آب بنفشه بدمه در خوش مالش شود
 که نند همان شکر آید
 و یا شکر و مال از دانه که

[illegible]

پاک و کمر در بر که سلام بر کوه چمن خورشید بپایه

صالح طالع

طالعون خوش طبع است از خولا مرست در خست فو اولا

ظاهر و خور و در محنت باز شکاف صغیر ازین بسته چ

صالح طالع

آنها در خور نیستند ابرو که درین بخش بر لاله

که در پیش خنده افتد و خنجر نقیض که خفت آبر بشک

صالح طالع

ای درین خست در لب لاله چهره شسته چرخ شسته

که در کتب احرار سحر کردی که در خست خست

صالح طالع

ای در بعدی در ده چرخانی با شکر و حدس که در آن

در ترست خست فو بیست آتس کلاب خست در ده

صالح طالع

در خور بعد در آن خست خست در ده که در کثر

دانه

در خست خست در آن خست در آن خست در آن خست

صالح طالع

در خست خست در آن خست در آن خست در آن خست

صالح طالع

در خست خست در آن خست در آن خست در آن خست

صالح طالع

در خست خست در آن خست در آن خست در آن خست

صالح طالع

در خست خست در آن خست در آن خست در آن خست

صالح طالع

در خست خست در آن خست در آن خست در آن خست

صالح طالع

در خست خست در آن خست در آن خست در آن خست

صالح طالع

محقق طبیب و خوش آئین طبیب درت
کے لئے مرضِ روحی و دنیا کے

ملاحی کون عربی

از جمله رشتت حق مراد
خدا باشد پس خدمت مراد

در اینجا معرفت به شایده

مناجی حضرت علی مرتضیٰ

شماره هزار و شصت و یک
عهد خود را بر یک باب و آنجه

مفتی دقوتی صاحبزادہ عالی گنجہ علیہ الرحمہ عرض خود مراد ہے

مطابق مرصع در دست

در آتش اگر دست تو نمود ز بار
و غصه در میده خورد در

وایضا در میان زبان طایفه مغرب

منبع: دارالحکیمه تبریز، سری ۱۱، ج ۱، صفحہ ۱۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

مجموع درویش چیدارید اگر بر موضع آن با حضور

مجلس بیستم در جمعه بیست و یکم ماه رجب سنه ۱۲۰۴

در راه دوازده کیلومتر

چون غیر محض است غایت میکند و بدست اندک بر او افسوس

مجلس

این را به خودت بخوابی کرد و دهنش را علی حده بسته بودی

لو روغن بادام و روغن بنفشه
بهر روز در صورت در بر منی

نوع سفر

پہلوں سے دل انسان ہو سوسر
نہم سہی راجہ مہ سوسر

باسمہ تعالیٰ الرحمن الرحیم
 زید چیس ایس غلامیہ مور

صحیح

در راه مراد است چهار

محمود الثاني

در وقت فرستادن اسرار
موجود در دله و عینه

دانش عشق در انکساف نماند

مجلس دوم

شده چه نوع مذهب است که اگر هر مسلم و عیب داری

در پیشگاهت بنده
دانی پروردگار خوش دانه

کج گزیند بر که چون بر سر صبح نشسته
در آغوش خورشید بر سر آفتاب نشسته

در صبح بهار و صبح بهار

شیر و لب که خنجر است از خون خنجر
از لب که خنجر است از خون خنجر

در صبح

شب زنده و صبح بیدار
شب زنده و صبح بیدار

در صبح

شب زنده و صبح بیدار
شب زنده و صبح بیدار

در صبح

شب زنده و صبح بیدار
شب زنده و صبح بیدار

کج گزیند بر که چون بر سر صبح نشسته
در آغوش خورشید بر سر آفتاب نشسته

شب زنده و صبح بیدار
شب زنده و صبح بیدار

شب زنده و صبح بیدار
شب زنده و صبح بیدار

شب زنده و صبح بیدار
شب زنده و صبح بیدار

شب زنده و صبح بیدار
شب زنده و صبح بیدار

شب زنده و صبح بیدار
شب زنده و صبح بیدار

شب زنده و صبح بیدار
شب زنده و صبح بیدار

شب زنده و صبح بیدار
شب زنده و صبح بیدار

شب زنده و صبح بیدار
شب زنده و صبح بیدار

در بستر نیشا چو در می
سکه که نفع نعلیه که
که در درگاه و نشسته
همه نافع زخو نعلیه که
نیت بر سر زرد که

گرمای زرد که
کفای دیشتر نهار
کم نفع صد و است بر
وقت شربت زرد که
صالح خمر زردین و خمر زردین و نیت بر سر

در شتران چو نیت بر سر
بعضی را به نیت بر سر
خار و زردین و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر
بعضی را به نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر

در شتران چو نیت بر سر
بعضی را به نیت بر سر
خار و زردین و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر
بعضی را به نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر

نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر

مات بر بزم و سوا
که در خمر زردین و نیت بر سر
بر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر

نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر

نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر

نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر

نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر
نیت بر سر و نیت بر سر

چشم در

زهره زانکه از خون خوش
بسی چشم در سپهر کز
در آن زهره زانکه از خون خوش
بسی چشم در سپهر کز

چشم در

آب سبب از چشم در
زهره زانکه از خون خوش
در آن زهره زانکه از خون خوش
بسی چشم در سپهر کز

چشم در

سبب از چشم در
زهره زانکه از خون خوش
در آن زهره زانکه از خون خوش
بسی چشم در سپهر کز

چشم در

سبب از چشم در
زهره زانکه از خون خوش
در آن زهره زانکه از خون خوش
بسی چشم در سپهر کز

چشم در سپهر کز
زهره زانکه از خون خوش
در آن زهره زانکه از خون خوش
بسی چشم در سپهر کز

سبب از چشم در
زهره زانکه از خون خوش
در آن زهره زانکه از خون خوش
بسی چشم در سپهر کز

سبب از چشم در
زهره زانکه از خون خوش
در آن زهره زانکه از خون خوش
بسی چشم در سپهر کز

سبب از چشم در
زهره زانکه از خون خوش
در آن زهره زانکه از خون خوش
بسی چشم در سپهر کز

سبب از چشم در
زهره زانکه از خون خوش
در آن زهره زانکه از خون خوش
بسی چشم در سپهر کز

سبب از چشم در
زهره زانکه از خون خوش
در آن زهره زانکه از خون خوش
بسی چشم در سپهر کز

در آن جزو از گشتن به است

دشمن و شربت کمر فلک چید
بدشمنی که دفع کمر
دشمن خود و وقت خود را
نقش بر عرق در کمر

در آن جزو از گشتن به است

کشته و غنچه و کمر شمشیر
هر یک در جزو شربت کمر
بش و کرب شمشیر
از غنچه کمر کمر
پیر و کشت و غنچه
در سر و در کشتن کمر
کشته و غنچه
قرین و در کمر کمر
در شمشیر و در کمر

صلح و در جزو شربت کمر

از غنچه و کمر شمشیر
فان و شمشیر و در کمر
دفع و در شمشیر
صلح و در و در کمر
در و در شمشیر
در و در کمر

در آن جزو از گشتن به است

کمر و شربت کمر
در شمشیر و در کمر

از

وقت شمشیر و در کمر
دشمن و شربت کمر

دشمن و شربت کمر
دشمن و شربت کمر
دشمن و شربت کمر
دشمن و شربت کمر

دشمن و شربت کمر
دشمن و شربت کمر
دشمن و شربت کمر
دشمن و شربت کمر

دشمن و شربت کمر
دشمن و شربت کمر
دشمن و شربت کمر
دشمن و شربت کمر

دشمن و شربت کمر
دشمن و شربت کمر
دشمن و شربت کمر
دشمن و شربت کمر

چون نغمه کند در دهنم که سپهر آرد و بنم
بصاح آرد و نه جنت را بر در خضر زانم

صالح من غیر حب العج
شیخ زلف من نفس یک بیت در جنت عجب
عجب کنز دیکم زلف عجب که ترسد زلف زانم

صالح در روز
خای سحر آیت صابر چو زلف زلفش کند کم
و اگر زلفش سر سحر صابر خای زلفش و آن هم

صالح در شب
سرم صبر زلف صابر سالی زلفش کند کم
که با هر کس که زلفش جنت خیم و خورشید را هم

صالح در روز
آینه خری چو زلف صابر بر زلف زلفش کند کم
زلف زلف صابر وقت به زلف صابر کم
خارج کند زلف صابر زلفش کند کم

صالح صفر و صبح غلش را زانم
خوری سر که بی شب صفر نشانه کوشش را زانم
زلفش صابر زلفش که زلفی چو زلف صابر کم

صالح در روز
یک نغمه چو زلف صابر صبح کوشش را زانم
زلف زلف صابر زلف صابر زلف صابر زلف صابر
زلف زلف صابر زلف صابر زلف صابر زلف صابر
زلف زلف صابر زلف صابر زلف صابر زلف صابر

صالح در روز
زلف زلف صابر زلف صابر زلف صابر زلف صابر
زلف زلف صابر زلف صابر زلف صابر زلف صابر
زلف زلف صابر زلف صابر زلف صابر زلف صابر

صالح در روز
زلف زلف صابر زلف صابر زلف صابر زلف صابر
زلف زلف صابر زلف صابر زلف صابر زلف صابر
زلف زلف صابر زلف صابر زلف صابر زلف صابر

درمان کردن زردی کچل در دهان

اگر کچل باشد در دهان کسب
چون آن کس زردی باشد چنان
چون فی طاس زردی باشد
برون کچل زردی باشد چنان

درمان علاج دهن و دهان کچل

زردی که با بید و سید
طاس زردی که زردی کچل
کند قین زردی کچل در دهان
شکم زردی کچل در دهان

درمان علاج دهن و دهان کچل

بهر مایه کچل کچل در دهان
و کچل کچل در دهان
و کچل کچل در دهان
و کچل کچل در دهان

درمان علاج دهن و دهان کچل

ساقی که بید زردی کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان

درمان علاج دهن و دهان کچل

درمان کردن زردی کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان

درمان علاج دهن و دهان کچل

در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان

درمان علاج دهن و دهان کچل

در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان

درمان علاج دهن و دهان کچل

در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان

درمان علاج دهن و دهان کچل

در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان

درمان کردن زردی کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان

درمان کردن زردی کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان

درمان کردن زردی کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان
در دهان کچل کچل در دهان

درمان کردن زردی کچل در دهان

بس که ای لعل دهر
در پیش و نشانی

چون بخت شاد ز رخ
بس که بخت که شاد ز رخ

بختی که باشد ز رخ
بختی که باشد ز رخ

چون جان نری و غم
بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ
بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ
بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ
بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ
بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ

بختی که باشد ز رخ



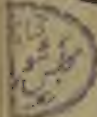
9.

19



٩٢

٩١



زین خاله بود در این منزل
 بیک از لقاقت بختش باز مرغ
 رواج با بر خور این دل و دامن
 کند بر نفس حبس و عید
 ز روی ماه جهان بکشد بر پاش
 ز لعل چشم خیزان لطیف و لعل
 بر زار از فصل بهج حسن و نعت
 این بهار هر حرف که سر آید
 ز سر سبز جهان میریزد اگر
 بوج زو او در سبزه خیزد
 به خنک منگ که که که در زو

۹۴

تصویر
چون
نصف
در این
که در
در این
شبه
در این
سنگ
شخص
بهر
نفس
چون
بهر
جهان
غبار
نند

کتابخانه
مخطوطات
شماره ۱۰۰

بزم خفته زلفت بهار در دوز
رسید لاله خورشید خیزان
عرق باغش از چو بر درون ششم
چشمش بر آب کوه عیان
جل طفت او جو به زور العین
که شمر بر آید از به زودنه زهرمان
نش و سوسو ساق طبع خود گرفت
زهره برق و قند سخن ز درج دمان
تخت گفت به کام هر غیر خجسته آرد
در راه گل لاله دفتر و دران
بره جرم و برای زیر آتش مخ
زشتی بر یک کین با درون
در بر عالم و آرد خوشگوار شیر
بوی لاله بر یک خرد صبا جان
غلاب گفته زرنج و نام از کرمی
جواب زن کا از چو چرخ عالم
گرفت رطل که از دود آرد
سبک غم از راه بهر کمران
چو دهب را بر از دست چهره اش از غم
ز یک لاله بر اوشت رخ درون
نخس بر آنگاه روی خورشید
کان بنده در نه مهر از خاکستان

سین

چکفت گفت در لب بر آب
شده طالع شمر در طبع صان
با قصیده ز آردان شمعان
همه لطیف تر از یک زه غصان
ولیک از صرخ یک قصیده بزم
در نقشه که کرد خراج از نه جان
مرا چنین که تو غیر خوشتر از کم
هر کس بر یک یا قصیده جان
پس از لاله از تحت بخش گفت
قصیده از که بود از کفر جان
جواب دلا که بن شراکال الفخ
اربع مقلی عجبی که کوفه بیان
بهاره و با امتراز فرقه است
جهان از رفت نیم سنگ نشان
کجاء خانه نوین گفته در کوفه
قصیده که نظیرش با لاله تران
موله نه بهر شراکال قصیده سهو
مهر از دایت از نه داله و حیران
طبع لاله کنان کفتم از سلاطین
ایمده که من طبع خودم از لاله
چهره که هم توان نشسته مسلم
چهره که که برون توان نشسته مسلم

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تو را مقم کبر فون خوشتر
اگر قدم بگذشت نمرودین میدان
طبع کویس مطهر نمرودین طبع
چو آفتاب فروزنده لامع خوشتر
سواد وی چو طراز باغی نیست آرا
کسید بر سر در چشم خویش جهان
بی نام وزیر علوم دیو کرد
ز رخ خلد بر زینت ازین جهان
خدا ایکن مطهر جهان فضل و هم
خجسته حضرت شهزاده و لاغت
کدین تر زین کسیر و ان خزان
نرمه بایه منبرش از لاف بلع گفت
ز پیش از لاف و لایه بجز امکان
کف کلاه او در بر در از نیست
بقولها که بوی عطر عطر نیست این
بر این دقار نشین صدر صفه علم
که چو گاه نایر هر چه با سلطان
برش ایوان هر که جلوس فرید
مزیح است بایست بجهان او ایران
بر در نشین فضایل کلاه است فون
نخچه باده او کم خنجرش و جلال

هر آن جبار که از دست باده بر خیزد
بصیر هر بنایند از دود در دیوان
کسر چشمش از آن هر سر بر در کرد
با نگاه به بسیند دانی عوفان
بر آنکه هر بر تبریب هفته فرید
نخچه باده بر خنجرش جهان
ز فاضلان و مطیفان استناد
کم ز صاحب دانی لادان خوشتر
نشسته بر در و از در استقامت
کنند سکه طبع و مطهر عزان
بین اگر کمر نامریت دانور
بآن اگر کمر در جامه است بر خیزد
یکای سلام و آن کبریت خوارتر
نظیر فاضل کان و عام هدان
مرا زلفت جاب که در جهان کجاست
عجب تر خنجرش جهان
جهان علم و لوب انان فضل و سنر
بم فاضل و مطایف کاش خوشتر
سیکله نرف و افکار کوه حجر
سلاک سب و جاده زاده فاضلان
بهر عجب نایر که از در کبرش
بصدر در اس کزید با عجبته مکان

زخم راسخ و خم تن و جگر طبع / سر بهوش و طبع و حکمت نقد
طرز اعتد و طرز ز جهان کرد / ز طرز و طرز ز جهان کرد
یک نیست نه عجز است ایم الله / کجاست نصف صدق که تا کذا
حریث هفت عجب اگر شکر / در آن عداد شمرده کسب برمان
بهر نفس مرآت زان عداد / نهند برمان که کجاست میان
که این بنا خلاق گفت که تو را / که ملاحظه میکرد و نگران بهان
سپردید به سحر هر که در / جو که بر دم او سبب رافع بران
تقریب از نگاری گفت که در / بیال ضمیمه منابر برزید و ان
چنان طبیعت پر کرد که دور / چو در کار جهان که کتاب زبان
کند به تنی کیفیت شراب صمو / ز طبع و ادب و کرد و مانع که اران
مهر و نیت مراد و وصف بنام / موطر از نمان است و او را نشان
زیکه

زیکه ز یک چون طراز / سیم روشن و او را ز یک
کوش صغیر ز یک که یار یک / کشته و شیده با نریم سیر زبان
بروز لکن بخانه نوحه / زان جان بدود تا بکجه و اران
بوجنده و پوینده در کار / چاک که با مراد و چاک که بران
زنج و زنج او را که زنج است / زنج از او را که زنج است
سمن از زنج و زنج که از زنج / و لا جواب و ان کاه پیر و جریان
بقیه و جگر زنج و زنج / ملال حید که بشیر در آخر رمضان
بجوایم او مسو و جگر یک / مرکب است از خاک و به باورن
اگر نه بعد از چه و معینه علم / بیست او جای سفر بهر سان
کند جویم و کوب از او کوشش / خراکیان ایران و صحرایان
طریق مشرق مغرب و شمال جزیر / بهر سانه میگرد و چنین گران
خراکیان مرغ نده در میان / بغیر مجر زارم و ستر زبان

در آستانه دوازدهمین سخن گفتن
 معنی است که بشنود در هر سخن
 و نیز از آنکه بعضی که هم در عالم
 و نه منم نه از دکان صاحبان
 و نه طبعه رحمت و نه سحر و جادو
 و نه بزم و نه دروغ با فروغ کین
 و نه بقیه آن باستان که پیشتر
 بر پشته نیاورن نه از کوهستان
 که هر چه از این محفل است هر چه
 خیال یحیی در اندیشه است بزرگ
 نه از بعضی نه از بزرگوار
 قبل که همه بشنود و بدین
 همیشه تا که جوهر هرگز روشن
 نه از و نه از هر که او کرد
 در هر از و بیگان دانست
 بجز از او از او بزرگوار
 که در هیچ کس نه از کمال الهی
 قصیده که نظیرش با نه توان
 عطیه از که کیهان بران سرافراز
 بیار او نه از غیر سخن کیهان

بجز از او از او بزرگوار
 که این قصیده که از بزرگوار

بر ساله

از میر خجسته فیض احوال جوان و نه دشکار

105

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

١٠٤

[illegible]

خط کو چھو کہ لاله کو سب
سیر نہ دلا کہ در او کمال
بند کف چرخ چرخ نور تو
نشد خطا چرخ عزت
لعل آینه کجاست
کشف آینه از لعل
باد کوهش فغان عشق
آن کو کار و بخت نکر کار
سینه باز آری سینه چرخ
در کوه بود است بهر بار
سینه باز آری لاله در شیر
سینه باز آری ز رخسار
بست چمن عشق
بست آینه عشق
دست در عشق
چرخ در عشق
هر کجاست در عشق
روشن شو عشق
کرم عشق
دست عشق

دادا فایده است از کمال
 یک کوفت از کمال
 دعو قرینایم بفرمود
 کوادت بفرمود
 معنی است از کمال
 معنی است از کمال
 ایام سر زده بفرمود
 شام سر زده بفرمود
 چه دل از داد و کمال
 دل از کمال
 بیست و نه نفر از کمال
 کمال از کمال

وہی ہے کہ تمہیں غم ہوگا

زمزم عالیہ تعلیم و تہذیب

جمله قیام و غیاب نوشته ام
 صفی مشیر و مرعاش
 از فرشته سجده ایام نوشته ام
 مرعاش و مشیر و مرعاش

بش هر روز خمار نشین
 یرو ز غلبه سر که گشت
 دشت که هر شب بر جای
 جلدی خوشتر از جلد پستان
 عالم آب جوقه در گوشه
 بدامن و مریات بود
 دست تو شد با چو گلستان
 پشت خسته بهر پشته
 دیدن مهر تو شیر لعل و نایب
 در شکر که زین در شکر
 بسکه از شکر زدل افغان
 سپید و خندان
 همشوار شده است زنده
 لعل هر آینه که افروز
 به تیرگی از شکر روزگار
 بچو طهر و خیر و شکر خانه
 هر که از طبع به شکر و کینه
 بهر آینه آب قطره که شکر
 چرخ تو شکر زنده
 زلف تو شد از صدای شکر
 بهر آینه که افروز

مکلف به جملت نه کنه
 بهم خنک تپ سیر کنه
 بهم خنک سیر کنه
 رفت فرج هم شیرین کنه
 نیک عجب جود بر چک پر
 روک در کمر زانکای بیک کنه
 جگر که در جوت رو کنه
 اندک ز نر زشت به کنه
 بهمن کنه در رشت کنه
 فک کج که کج کنه
 سطر اعنی اندم کنه
 کیم که در کج کنه
 دفعه در قاف او کنه
 لک که طالع کنه
 زب شود کنه
 فک بکند کنه
 بکست کنه
 محی بکند کنه
 بهم در دهم کنه

بلت نر زانکای بیک کنه
 جگر که در کج کنه
 فک بکند کنه
 چک در کج کنه
 نیک عجب جود بر چک پر
 روک در کمر زانکای بیک کنه
 جگر که در جوت رو کنه
 اندک ز نر زشت به کنه
 بهمن کنه در رشت کنه
 فک کج که کج کنه
 سطر اعنی اندم کنه
 کیم که در کج کنه
 دفعه در قاف او کنه
 لک که طالع کنه
 زب شود کنه
 فک بکند کنه
 بکست کنه
 محی بکند کنه
 بهم در دهم کنه

باز خدای خیر حرکت خدایم
 میخیزد در آستان خدایم
 سلطان زان لایحه خدایم
 در یک لایحه برکت خدایم
 ازین باب حکم خدایم
 به کمال رعایت شفقت خدایم
 آنچه در کتب خدایم
 در کمال رعایت خدایم
 سلطان خدایم

حضرت ابوالفتح محمد بن محمد

بمزل تم شغل در شور و زور
سر زلف عشق بطور آرایم

چشم بر وفا در نظر نیکی
سرمه اخلاص دم و دست بکیم

سو که خاک کلاه و خلع چربا
دست میزدن مال در دست بکیم

بحی که لایق بنما سیر
غباران هر جلوه گریست بکیم

کرده

کعبه مرده شده ام باز چو کعبه
 کعبه شمع و کعبه شمع و کعبه
 مرده ام و زنده شدم باز
 صدق بشود کعبه شمع
 بیست و نه روز و کعبه شمع
 کعبه شمع و کعبه شمع
 با فرسودگی کعبه شمع
 کعبه شمع و کعبه شمع
 شمع و کعبه شمع
 شمع و کعبه شمع
 شمع و کعبه شمع
 شمع و کعبه شمع

بمحرور دلبر کمال و در

کین سالہ رب وعلو علیہ

داد در کتب خود از آن نداشت بخاطر آنکه در کتب

[illegible]

زینست جگر از غلظت
سیراب غلظت جگر

نرم لبه زینت جگر
چرخ جگر از غلظت

یخ جگر از غلظت
ایمان غلظت جگر

بکشت زینت جگر
گلشن غلظت جگر

شست جگر از غلظت
سراشت جگر از غلظت

عزیز جگر از غلظت
چند ایک جگر از غلظت

شغل جگر از غلظت
خاندان جگر از غلظت

پرو جگر از غلظت
سراشت جگر از غلظت

خاندان جگر از غلظت
سراشت جگر از غلظت

روز جگر از غلظت
خاک جگر از غلظت

لورال

دریاد زینت جگر
کاسه جگر از غلظت

وایت جگر از غلظت
لبه جگر از غلظت

ست جگر از غلظت
ایمان جگر از غلظت

گر کیم جگر از غلظت
چشم جگر از غلظت

خانه جگر از غلظت
سراشت جگر از غلظت

برست جگر از غلظت
خاندان جگر از غلظت

هر جگر از غلظت
سراشت جگر از غلظت

ایک جگر از غلظت
سراشت جگر از غلظت

چرخ جگر از غلظت
سراشت جگر از غلظت

باز جگر از غلظت
خاک جگر از غلظت

نور خاسته لاله چرخه گسترده
بجایات قنات بهر کس

بار اله بخیرهای خوابش
در لایه لایه لایه لایه

است با هر روز و هر روز
در نایب در نایب

چشمه لاله لایه لایه
چشمه لایه لایه

بهره لایه لایه لایه
بهره لایه لایه

بار اله بخیرهای خوابش
در لایه لایه لایه

است با هر روز و هر روز
در نایب در نایب

چشمه لاله لایه لایه
چشمه لایه لایه

بهره لایه لایه لایه
بهره لایه لایه

که درین

نور خاسته لاله چرخه گسترده
بجایات قنات بهر کس

بار اله بخیرهای خوابش
در لایه لایه لایه

است با هر روز و هر روز
در نایب در نایب

چشمه لاله لایه لایه
چشمه لایه لایه

بهره لایه لایه لایه
بهره لایه لایه

بار اله بخیرهای خوابش
در لایه لایه لایه

است با هر روز و هر روز
در نایب در نایب

چشمه لاله لایه لایه
چشمه لایه لایه

بهره لایه لایه لایه
بهره لایه لایه

بار اله بخیرهای خوابش
در لایه لایه لایه

است با هر روز و هر روز
در نایب در نایب

در بخت تو پیوسته چو در
دلت محو وقت نامر در
کم دست بر کف تو در گشایم
بام چاک چو بار در گشایم
بسته چاکان سر کوفه بر آزار زان
تسبیح نامت خور در آیدم
الکایان سر کوفه بر آزار زان
مغز اینم بر گاه و لاله فر قدیم
نظر همه را طغی در حرکت
مردن و قف سر دل کم در
در خوش و در بدش آید در
بویب و طغی در کف دست
ایر بر قف ایاب و فاجع
دانه طوف سر کوفه زان
آیدانه در دانه کف آیدم
باجو آیدانه در دانه کف
چشمه در طغی زان آیدم
آسمان در کف دانه کف
نار از کف

بکاه حرم و بکاه عسکری

بنامش که آن شمع چو زنده است
مصدقش که شمع چو زنده است

گاه در بند عسکری بر اجماع
چرخ صاف کند و خورشید را

بسکه هر دو غایب شد آید
که فدا یای محراب شد آید

افزون بر زنده زنده

و دلجو را زنده کند خیمه

اگر با عهد ابراهیم کردی عهد
 که در دی و دوشنبه از نفاق تم
 بدست آمد ای پاکه زور
 یکا در باغی و چند در سطر
 نمیدیم کلام با نیت
 چو دیدم شه جهان پرستم
 که روی رفت در جبهه پرست
 بخود چه دم از این خفته خمار
 نه او شیطان در حق چو زودم
 قدم شیطان کار ز ناک زد
 بزد نیست اندر غنچه
 که در شیطان از دهر می کند
 را جانش بدید این را
 عیار از نفاق مهر دار
 چارخت به مهری شنی
 دو صد جان بزد جبهه زودم
 چار عطار کوی تو می
 نزارد عطار دوش و دگر

مرکز

مرثیہ عشق سرورانی

که این سرکردم اندر عشق بازی

[illegible]

به این پیشتر خوانده است
 حکیم صمد عالمی دوران
 سبایش که از کفایت خویشم
 کوشا که در تو بفرست و تفریط
 بایش برتر ز خود سینه
 لغزیت که بود از لطم و بهمن
 بخوبی که کفایت نیست ستود
 که را نه خنجر خود و عافیت
 و در کوه دشت که که داد
 که از عفت را در هزار است
 ای این که روی زشت و دروغ
 به عفت خرم چون خنجر
 دلا که عشق که کز آن و کز آن
 کز عشق که ای در کسیر
 کز این که کفایت نیست خرم
 که در این صمدی و خاتم
 که در دینش می شود
 که در این پیش صمدی و خاتم
 که در این صمدی و خاتم

خدا که از این دهم بخشی
 یک شو خوش در کشد خوش
 صاحب دوا این شاد است
 مرا هم در شمع دهم کار است
 سرشوی از قفسه دارم
 دل خور از پیش شکار دارم
 در شمار من جبهه خدایت
 نه این جویان نه شکر دارم
 یک با من شمار خود و یار
 نه صد و نه جوهر زلف که گوشت
 غلام بخود نه داری کن ای
 کلمه این جهان کجای
 و یک درم که نه از این است
 هر چند دل پر مرید از این است
 کجا روشن باد اوست سپیدی
 سحر عشق که در دوزخ است
 و در چشم من خادون در کشت
 تو خدای بند در قفسش
 کجاست از این همه اندر کشت
 زنده با من که نه در هر
 مرده عشق تیر و پان عشق
 نه ای چون کشتن این است
 بنده که پیش آن خود و چهر
 چه در این خوان ساقی
 سحر از این کشتن کشتی
 جود با جود خویش
 جوان چون خود و من بنابر
 مرا نه از این است و در این
 که با این فتنه شمع

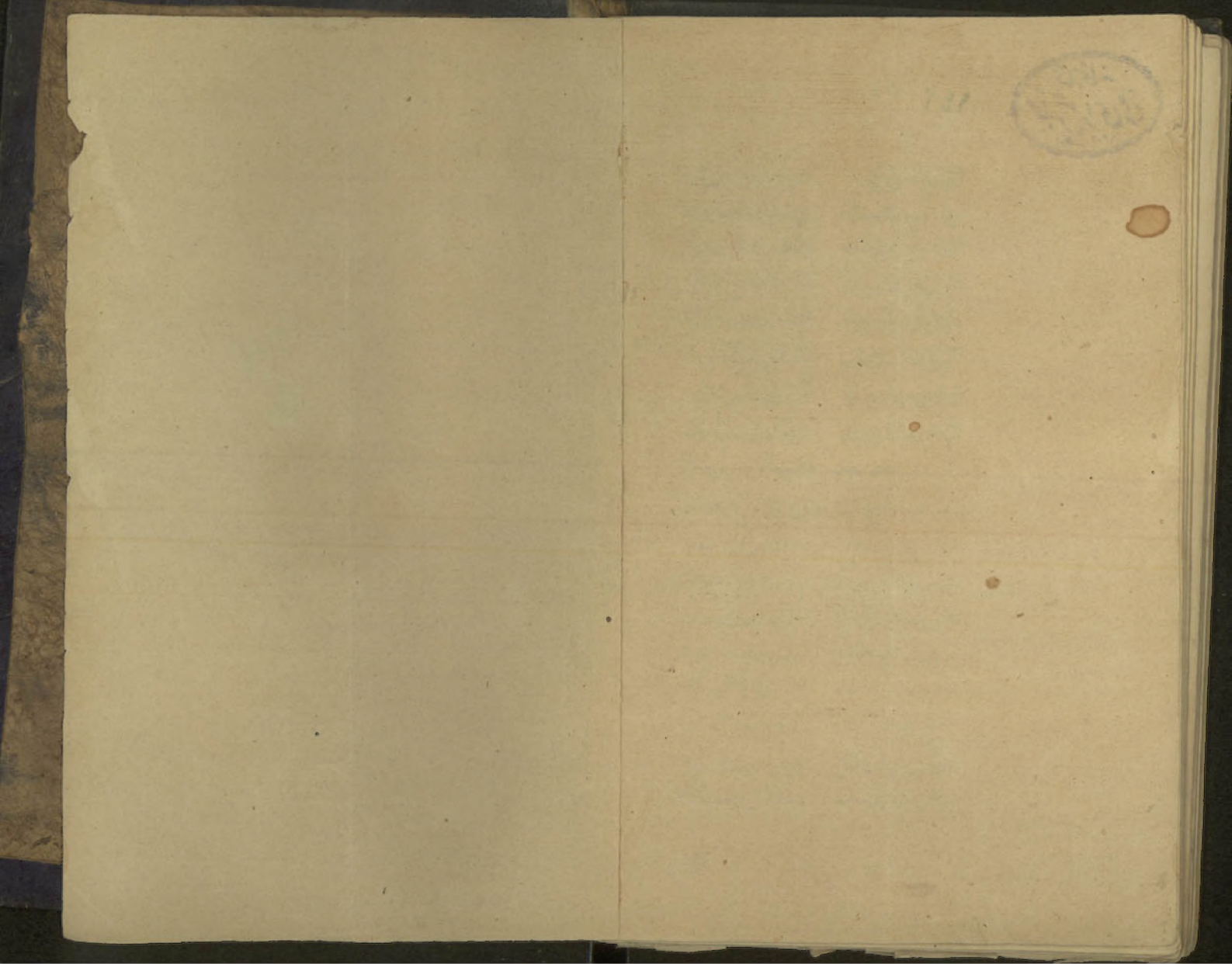
چو چادر رسوال دوزخ جام
بود بخاری زلفه دانه
بنو داروشم کلف و کرافه
شود از غلبه بی عشق کراه
در آن شمار اگر دانه شوی
زلفه در بی شایخ زلفه
شوخ عرق مساره و شایخ
زلفه کو بود استراخ
ولکن عاقرا حاضر شمار
تالش عهده زلفه شایخ
نبا و خیز زلفه شایخ
هرادی عشق شایخ
عشق است اگر زلفه شایخ
مکرم حدیث زلفه شایخ
نی گویم بی مردان
مراغ زلفه شایخ
امان نه زلفه شایخ
هر عشق نمودم هر سنک

شاه

مرا خنق لبش ز لبش نیست
فقد عشق بر جای نهد
لغزش بس قوی نیاید
و روی شیرین از مایه
سخن خف مختصرش نه طرک است
چو طهر است که نهد از لعل
درینا بسج های لکن نیست
رکس را که شو از روز نیست
که تیر از پنهان نیست
جان کر از روز دارد و نیست
نه بر آرد و تمام نیست
درین گفت از روز و لیا است
نه هرگز آرد و تمام نیست
درین گفت از روز و لیا است
درین گفت از روز و لیا است

خون رختم سزوم بر دخت
همیشه با در عالم بقایت

همیشه با در عالم بقایت





کتابخانه ملی
۷۰۶

11A0

خطی اهد